

## مفاهیم انقلاب در اسلام\*

برنارد لوویس\*\* / گروه ترجمه

در سال ۱۳۲۲ خلافت اموی سرنگون شد و به جای آن خلافت عباسی استقرار یافت. در میان دانشمندان جدید مرسوم شده است که هرگاه از اعمالی صحبت شود که این دگرگونی را به بار آورده، و نیز نتایجی که از پی آن آمده است، اصطلاح «انقلاب» را به کار ببرند. اصطلاحی که در میان معاصران آن دوره معمولاً برای دلالت بر پیروزی عباسی به کار می‌رفت، لغت عربی «دولة» بود که بعدها سلسله و سپس فقط بلد / بلاد معنی داد. البته معنی اصلی لغت این نبود. معنی اصلی ریشه «د - و - ل» که در سایر زبانهای سامی هم دیده می‌شود، به معنی چرخش یا تبدیل و تناوب است. فی المثل در این آیات از قرآن: «این روزها را [روزهای شاد و ناشاد را] میان مردم جابه‌جا می‌کنیم (تُدَاوِلُهَا)» سوره آل عمران، آیه ۱۳۹؛ و «هر چه خدا از اموال مردم این قریه‌ها به پیامبر خود غنیمت

---

\* «Islamic Concepts of Revolution»، یکی از مقالات مجموعه Revolution in the Middle East است که توسط پ. ج. واتیکویتس گردآوری شده و در سال ۱۹۷۲ به چاپ رسیده است.

\*\* برنارد لوویس، استاد بازنشسته دانشگاه در ایالات متحده آمریکاست، تخصص او در تاریخ اسلام (دوره عثمانی) است. تحقیقاتی نیز در زمینه تاریخ اسماعیلیه دارد. وی عضو هیئت تحریریه دایرةالمعارف اسلام است.

داده، از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان پیامبر و یتیمان و در راه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست (دَوْلَة) نگردد» سورة الحشر، آیه ۷. سایر متون قدیمی، معنی «چرخش، عصر موفقیت، قدرت، منصب یا مال و منالی را که فردی یا جماعتی از آن بهره‌مند شود» تأیید می‌کند. گاه این لغت به معنای برگشتن بخت یا دنیا به کار رفته است. یکی از مؤلفان قدیم می‌گوید: «الدنيا دَوْلٌ»، که قریب به این معنی است که دنیا آکنده از فراز و فرود است، و ادامه می‌دهد که: «آنچه برای توست، ولو آنکه وسعش را نداشته باشی، از آن تو خواهد شد؛ و آنچه خلاف تو باشد، نمی‌توانی با قدرتت جلو آن را بگیری.»<sup>۱</sup> ابن مقفّع (ح ۱۰۶ تا ح ۱۴۲) رابزن ایرانی نخستین خلفای عباسی، در رساله‌ای به حاکمی که قدرتش را تازه مستقر کرده هشدار می‌دهد، و این عبارت را به کار می‌برد: «اذا كان سلطانك عند جدّة دولة» (اگر حکومت تو در آغاز چرخشی باشد).<sup>۲</sup> در همین معناست که ابن مقفّع هنگامی که از جلوس عباسیان سخن می‌راند، می‌گوید: «سپس این دولت رسید» و باز در همین معنا سَفَاح نخستین خلیفه عباسی، پس از جلوسش به خلافت، خطاب به مردم کوفه می‌گوید: «شما به عهد ما رسیده‌اید و خداوند دولت ما را برای شما آورده است.»<sup>۳</sup> عبارت دیگری از سَفَاح نقل شده که در آن دولت، به معنای عصر قدرت و موفقیت ابومسلم<sup>۴</sup> - به عنوان خادم نه عضو سلسله - به کار رفته است. اصطلاح دولت در آن زمان به معنی اخص حکومت خاندان عباسی به کار رفت و به این ترتیب معنای سلسله و

۱. ابن مقفّع، الأدب الصغیر، در: رسائل البلاغه، چاپ محمد کردعلی، ج ۴، ص ۱۷ و ۱۸، قاهره، ۱۹۵۴.

۲. همو، الأدب الکبیر، ص ۵۰.

۳. همان مأخذ، ص ۱۲۵؛ تاریخ طبری، چاپ دُخویه، ج ۳، ص ۳۰، لیدن، ۱۸۷۹ - ۱۹۰۱.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۶.

سرانجام بلد / بلاد را یافت.

نظریه‌های چرخه‌ای سیاست که از منابع یونانی یا ایرانی گرفته شده، ممکن است که در این کاربرد واژه دولت سهم داشته باشد. هر چند که تاکنون دربارهٔ چنین نظریه‌هایی اظهار نظری در سده‌های نخستین دیده نشده است، اما در نوشته‌هایی که اندک زمانی جلوترند، از جمله در رساله‌ای در احکام نجوم از کندی، فیلسوف قرن سوم، و به طور مشروحتر در اثری دایرة المعارفی از قرن چهارم موسوم به رسائل *إخوان الصفا*، دیده می‌شود. بر اساس این نظریه‌ها، دولت که با مُلک (پادشاهی) همراه است، از ملت به ملت، کشور به کشور و سلسله به سلسله انتقال می‌یابد. چنین تغییری در فواصل ۲۴۰ ساله رخ می‌دهد. نکتهٔ در خور توجه اینکه رسائل *إخوان الصفا*، ۲۴۰ سال پس از جلوس عباسیان تألیف شده است و نویسندگان رسائل با اسماعیلیان مرتبط بودند. اسماعیلیان گروه شیعی مذهبی مبارزی بودند که هدفشان ازگونی کردن عباسیان و نشانیدن دودمان تازه‌ای از خلفای فاطمی، از سادات و اولاد فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، به جای آنان بود.<sup>۱</sup> تفسیرهای چرخه‌ای تاریخ، اصل اعتقادات اسماعیلیان و فرقه‌های وابسته بدیشان بوده و غالباً در تأیید دعاوی مدعیان مهدویت و طاغیان اقامه شده است.

مشکلات عباسیان با شکست امویان، و جلوس بر مسند خلافت به عنوان بالاترین حکام اسلام، پایان نیافت. هنوز ناگزیر بودند با چند جنبش مخالف و حتی شورشهای مسلحانه مقابله کنند، با گروه‌هایی که معارض حق حاکمیت آنان

1. O. Loth, 'Al-Kindi als Astrolog', in *Morgenländische Forschungen, Festschrift... H. L. Fleischer* (Leipzig, 1875), pp. 263-309; *Rasa'il Ikhwan al-Safa* (Cairo, 1928), I, pp. 106, 130-1; III 9p 258; IV, pp 34 ff., p. 237; cf. A. L. Tibawi, 'Ikhwan as-Safa and their Rasa'il', in *Islamic Quarterly*, II (1955), p. 37, in *Encyclopedia of Islam*, new edn, (EI<sup>2</sup>) n. 4. See further, 'Dawla' by F. Rosenthal.

بودند و می‌خواستند کسان دیگری را به جای آنها بنشانند. در میان مخالفان، فعالتر و مشهورتر از همه، کسانی بودند که احساس می‌کردند تغییرات به اندازه کافی نبوده، یعنی حکومت عباسی شباهت بسیار نزدیکی به حکومتی دارد که عوض شده است، و باید جای خود را به حکومتی بدهد که در نظام سیاسی و اجتماعی تحوّل اساسی تری ایجاد کند. بعضی از آنان که نام کلی شیعه مسامحتاً بدانها اطلاق می‌شد، امید داشتند که با انتقال قدرت به آل رسول به آن نتیجه برسند؛ بعضی دیگر، مثل خوارج، هر گونه شکل مشروعیت را رد کردند و در صدد برآمدن خلافتی واقعاً انتخابی، مبتنی بر رأی ارادی و قابل فسخ مردم، تشکیل دهند.

گروهی که گاه نابتی خوانده شده‌اند (معنای تقریبی آن جوانان نوساخته است)، دیدگاه کاملاً متفاوتی ابراز داشته‌اند. این گروه از لحاظ سیاسی، از امویانی طرفداری می‌کردند که سرنگون شده بودند، یعنی برای خلفای سابق حق موروثی خلافت قائل بودند و براهینی را که عباسیان و سخنگویانشان در توجیه قدرت طلبی خشونت بار خود اقامه می‌کردند، مردود می‌دانستند. جاحظ، نثرنویس بزرگ عرب در رساله‌ای که حدود ۲۲۶ نوشت، تاریخ سیاسی اسلام را تا عصر خود اجمالاً مرور کرده و سعی داشت عمل عباسیان را در سرنگون کردن حکومت خلفا بر اساس مبانی دینی، عملی موجه جلوه دهد. جاحظ عقیده اطاعت بلاقید و شرط را که به ادعای او در براهین نابتیان بوضوح نمایان است، صراحتاً رد می‌کند:

گناهکار ملعون است، و هر کس لعن گناهکار را منع کند، خود ملعون است. اما نابتین عصر ما و بدعتگذاران دوره ما می‌گویند که ناسزاگویی به حکام بد، فتنه است و لعن کردن ستمگران، بدعت؛ حتی اگر این حکام... نیکان را به قتل برسانند و بدان را ترفیع دهند، و با بذل و بخشش بی‌مورد و خودسری، قدرت‌نمایی، تحقیر مردم، سرکوبی اتباع، و متهم کردن بدون

ملاحظه و احتیاط، حکومت کنند. اگر این سوء رفتار به مرتبه بی‌ایمانی برسد، از مرز خطا، به بی‌دینی می‌رسد، پس تبدیل به خطایی می‌شود حتی بزرگتر از خطای کسی که محکوم کردن این حکام را نهی می‌کند و خود را از آنان جدا نمی‌داند... نابتیان قبول دارند که هر کسی مؤمنی را بکشد، چه با نیت آشکار و چه با دستاویز موجه، محکوم است؛ اما اگر قاتل حاکم مستبد یا امیر خودسر باشد، نابتیان دشنام دادن به او یا خلع و تبعید او یا برشمردن عیب او را روا نمی‌دانند، حتی اگر قاتل نیکان، جانی دانشمندان، گرسنگی دهنده تهیدستان، ستمگر مستضعفان، بی‌حامی و بی‌حافظ گذارنده حدود و ثغور، شارب خمر و مباحی به هرزگی و فساد باشد.<sup>۱</sup>

موضع جا حظ در این رساله روشن است. حاکم مطلق موجودی است انسانی، و ممکن است به لحاظ خطا و گناهی انسانی تقصیر کار باشد، اما حق حکومت و دعوی خود را بر اطاعت اتباعش حفظ کند. اما اگر خطایش به جایی برسد که از وظایفش غفلت کند، و به عنوان حاکم مطلق از قدرتهایش سوء استفاده کند، پس وظیفه اطاعت ساقط می‌شود، و اتباعش حق - یا چه بسا وظیفه، زیرا که فقه و سیاست اسلامی به وظیفه نظر دارد نه حق - دارند که او را محکوم سازند و اگر ممکن است عزل کنند و دیگری را به جای وی بگمارند.

نظریه غربی درباره حق مقاومت در برابر حکومت بد، با تفکر اسلامی بیگانه است. در عوض، درباره وظیفه مقاومت در برابر حکومت مفسد، نظریه‌ای اسلامی وجود دارد که در قرون نخستین اهمیت تاریخی مبرمی داشت. این نظریه در احادیث نبوی، بالأخص در دو حدیث حفظ شده است: «در معصیت، هیچکس را نباید اطاعت کرد» و «از مخلوق مخالف خالقش اطاعت نکنید».

۱. رسائل جا حظ، چاپ حسن السندوبی، ص ۲۹۵ - ۲۹۶، قاهره، ۱۹۳۳.

مقصود از این دو حدیث که غالباً روایت می‌شود و اقوال مشابه دیگر کاملاً پیداست. علی القاعده اتباع موظفند از امام، رأس حکومت و جامعه اسلامی، اطاعت کامل و بی‌چون و چرا کنند. با این حال، اگر امام دستوری بدهد که مخالف قانون خدا باشد، پس وظیفه اطاعت ساقط می‌شود، و در عوض اتباع وظیفه دارند که از چنین دستوری سرپیچی - و در برابر آن مقاومت - کنند.

در نظر اول این اصل به مبنایی برای نظریه‌های حکومت محدود و انقلاب موجه، هر دو، شباهت دارد. البته کارآمد بودن آن، با دو نقص مخرب کاهش یافت. در وهله اول، فقها فقط درباره این سؤال بحث کردند که مشروع بودن یا نامشروع بودن دستوری را چگونه می‌توان آزمود؟ اما هیچ‌گاه به این سؤال پاسخ ندادند! در وهله دوم، برای اعمال قانون علیه حاکم هیچ‌گاه روش یا دستگاه قانونی تعبیه یا تأسیس نشد. در واقع فشارهای اجتماعی و سیاسی معمولاً برای تنفیذ احترام صوری به فرایض اصلی اسلامی - و کمی بیش از آن - کفایت می‌کرد. این تعبیر در چند قول منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است. بنا به حدیثی که بدون شک جعلی است، پیامبر از پیروانش می‌خواهد که: «اگر حکامی دارید که نماز می‌گزارند، زکوة می‌پردازند و جهاد می‌کنند، پس خدا شما را از ناسزاگویی بدانها منع کرده است و به شما اجازه می‌دهد در نماز به آنها اقتدا کنید!» حدیث دیگری که آن نیز جعلی است، پیام تسلیم - و حدود آن را به صورتی علنی تر القا می‌کند: «امامان از قریش اند [طایفه عرب که پیامبر به آن تعلق دارد]... اگر قریش به غلام حلقه به گوش حبشی حق حکومت بر شما را داد، مادام که هیچ یک از شما را به انتخاب میان اسلامش و گردنش مجبور نکرده است، به حرف او گوش دهید و از وی اطاعت کنید. و اگر کسی را مجبور کرد که

میان اسلامش و گردنش یکی را انتخاب کند، بگذارید گردنش را بدهد.<sup>۱</sup> در طول زمان، وظیفه سرپیچی از فرمان حکام، با مانعها و شرایطی محدود گردید، و پذیرش عمومی تسلیم محض و کامل، در نظر و نیز در عمل، در واقع فراموش شد. قاضی عضدالدین ایجی، قرن هشتم، وظیفه مقاومت را تا اندازه‌ای به تلویح، حتی گناه می‌شمارد و آن را فقط در صورتی قابل اجرا می‌داند که دو شرط موجود باشد. نخست آنکه فرد باید متقاعد باشد که عملش فتنه به پا نمی‌کند (ثوراً فتنه) و اینکه عمل او به هدفش می‌رسد (اگر فکر کند که عملش به هدف نمی‌رسد، پس مقاومت بجاست، اما تکلیف نیست). دوم آنکه «تجسس» نباید باشد.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، دنبال در دسر نباش؛ اگر با در دسر رویه‌رو شدی، سعی کن از آن بپرهیزی و مقاومت نکن مگر آنکه موفقیت نتیجه آن باشد.

در قرون نخستین وقتی این نگرش قبول شکست و تسلیم هنوز پذیرفته نشده بود، وظیفه سرپیچی هنوز عامل سیاسی و دینی مهمی بود. خلفای نخستین عباسی که برای توجیه دست یافتن خود به قدرت از طریق انقلاب و حفظ قدرت خود در برابر هر معارضه دیگری براساس تعابیر اسلامی نیاز حس می‌کردند، به این نکته مخصوصاً توجه داشتند. ابن مقفع در رساله‌ای خطاب به منصور خلیفه (۱۳۶ تا ۱۵۸) درباره همین سؤال بحث کرده است. او می‌گوید: کسانی هستند که این قول را نقل می‌کنند که از مخلوق در مخالف با خالقش نباید اطاعت کرد، و این قول را به خطا و با تحریف تفسیر می‌کنند. به گفته آنان، اگر امام به ما دستور دهد که اطاعت خدا را نکنیم، نباید از دستور او اطاعت کرد؛ و اگر دستور داد از خدا اطاعت کنیم، باید مطیع دستور او بود. اما اگر نباید از امام اطاعت کرد، و از کسان دیگری جز امام که حکم خدا را دستور می‌دهند باید اطاعت کرد، پس در

۱. المتقی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۹۷ - ۱۹۸، حیدرآباد، ۱۳۱۲.

۲. ایجی، مواقف، ج ۸، ص ۳۷۵، قاهره، ۱۹۰۷؛ مقایسه کنید با ۳۴۸ و صفحات بعد.

حق اطاعت کردن اختلافی میان امام و دیگری نیست. ابن مقفع می‌گوید این نظریه تمهیدی است شیطانی که اطاعت را موقوف و نظم را مختل می‌سازد، به نحوی که مردم در برابر دشمنشان «نظار» و بی‌رهبر و بی‌دفاع خواهند بود. به گفته او، گروه دیگر در نقطه مقابل قرار می‌گیرند. به قول آنها، ما باید از همه دستورهای امامان اطاعت کنیم، بدون آنکه تحقیق به عمل آوریم، آیا این دستورها اطاعت از خداست یا سرپیچی از خدا. هیچ کدام از ما نمی‌توانیم مؤاخذ امامان باشیم، زیرا آنان صاحبان قدرت و معرفت‌اند و ما اتباع آنان هستیم و محکوم به اطاعت و تسلیم. ابن مقفع می‌گوید این عقیده چون به شر پلید در حکومت می‌انجامد و به معصیت، جواز علن و آشکار می‌دهد، به همان اندازه نظریه اول زیانبار است و به بی‌اعتباری حق اقتدار و اسقاط اطاعت منتهی می‌شود. حقیقت، بین این دو است. این سخن حق است که از معصیت نباید اطاعت کرد. خطاست که با مجاز دانستن سرپیچی از امام، مشروعیت او بی‌اعتبار شود. محدودیت و وظیفه اطاعت فقط فرایض اصلی دین را شامل می‌شود. اگر امام نماز، روزه و حج را ممنوع کند، جلوی اجرای احکام خدا را بگیرد و حرام خدا را حلال بداند، مشروعیت انجام این امر را ندارد. البته حق - مضافاً حق انحصاری - دارد که در همه احکام، مصلحت و اداره حکومتی، مانند شروع و ختم لشکرکشی‌های نظامی، گردآوردن و صرف کردن وجوه، انتصاب اتباع به مشاغل و عزل آنها، تصمیم‌گیریهای مصلحتی بر اساس قرآن و سنت در مواردی که سابقه مدون ندارد، جنگ و صلح و غیره از او اطاعت شود.<sup>۱</sup> نویسندگان متأخرتر در محدود کردن وظیفه تمرّد به نقض آشکار احکام اصلی قانون شرع، توافق دارند؛

۱. رساله فی الصحابة در: رسائل البلاغه، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

درباره وظیفه تمرّد، نگاه کنید به:

H. Laoust, *Essai sur les doctrines sociales et politiques de ... Ahmad b. Taimiya* (Cairo, 1939), pp. 310-5.



عده زیادی فراتر می‌روند و تأکید می‌کنند که نقض احکام شرع شامل رفتار شخصی حاکم نمی‌شود که بالفرض ممکن است قانون را نقض کند بدون آنکه کیفری ببیند، بلکه فقط شامل دستورهایی است که به اتباعش صادر می‌کند.

موضوعی که در مباحث پیرامون وظیفه تمرد تکرار می‌شود، ضرورت الزامی به اجتناب از «فتنه» است، اصطلاحی که معمولاً برای جنبشی به کار می‌رود که موجب اختلال در نظم دینی، اجتماعی و سیاسی است. این اصطلاح، تاریخ جالب توجهی دارد. معنای اصلی ریشه فتنه، امتحان یا اثبات و با بسط معنا، وسوسه‌ای است که ایمان فرد و وفاداری او را نسبت به جامعه می‌آزماید. فتنه بارها در قرآن به معنای وسوسه یا امتحان ایمان، در برابر چیزی که مؤمن را در تمام توجه و احتیاطش نسبت به آن هشدار داده‌اند به کار رفته است. مضمون غالباً دلالت بر این دارد که خطر، بیشتر عمومی و اجتماعی است تا فردی و شخصی - وسوسه نارضایتی و عدم وفاداری همان قدر است که بی‌اعتقادی، «و آنها [مکّیان] را از جایی که شما را بیرون راندند بیرون برانید، زیرا که فتنه از قتل بدتر است... و با آنها بجنگید تا دیگر فتنه نباشد و دین خدا حاکم شود» (سوره بقره، آیه‌های ۱۹۱ و ۱۹۲).

همین معنای اختلال یا عدم وفاداری است که در استعمال پس از قرآن رایج شده و در بعضی از اقوال مجعول منسوب به پیامبر منعکس شده است. مفهوم اسلامی فتنه، نتیجه طبیعی برداشت اسلامی از پیروی است. در مسیحیت، ارتودوکس در وهله اول به معنای ایمان به کتبی رسماً تعریف شده و تسلیم به مرجعیت کلیساست. مذهب سنت در اسلام در اصل به معنای وفاداری به جامعه و پذیرش سنتهای آن است. و از آنجا که در اسلام دین و سیاست در هم آمیخته و جدایی ناپذیرند، این به نوبه خود به معنای اطاعت از خلیفه به عنوان رأس معتبر دولت و جامعه، هر دو، است. اختلاف مذهبی، مادام که فقط راجع به معتقدات کلامی باشد، امری است خصوصی؛ زمانی تبدیل به فتنه، خطرناک و سزاوار

کیفر می‌شود که گسیختن از قیود اجتماعی و سیاسی را ایجاب کند، یعنی جدایی از جامعه (مفارقة الجماعة) و امتناع از تبعیت از خلیفه. نمونه بارز و اصیل فتنه، که غالباً «فتنه بزرگ» می‌دانند، در جریان قتل خلیفه عثمان در سال ۳۵ هجری و جنگ داخلی متعاقب آن است. خلیفه به دست شورشیان به قتل رسید و خلیفه دیگری به جای وی انتخاب گردید. عده‌ای دیگر که حق خلافت این خلیفه را انکار و او را به اغماض جنایت متهم می‌کردند، به نوبه خود با وی به مبارزه برخاستند. به گفته یک جناح، عثمان خلیفه بحق بود و کسانی که او را به قتل رسانده‌اند، شورش و جنایتکار بوده‌اند و جنایتشان را باید کیفر داد؛ و کسانی که حمله به او را نادیده گرفتند، خود خطا - کار بودند. به گفته جناح دیگر، عثمان قانون خدا را نقض و حق خود را در حکومت از دست داده بود؛ مرگ او اعدام بود نه قتل، اقدامی از سر عدالت بود، نه جنایت. جنگ داخلی، زمان امتحان و سوسه بزرگ بود که ایمان و وفاداری همه مسلمانان در آن به محک زده شد.

پس از آن، برای بیان مخالفت آشوب‌انگیز یا معارضه خشونت‌بار با قدرت مستقر، فتنه به اصطلاح عادی تبدیل گردید. برای مثال، کندی در نوشته خود در علم نجوم این اصطلاح را برای آشوبها و تحولاتی به کار برد که دوره قدرتی را به پایان می‌برد. این اصطلاح برای گروه‌هایی مذهبی به کار رفت که جدایی آنها از سنت از حدود مجاز فراتر می‌رود، بالخصوص برای گروه‌های مبارز مسلحی چون خوارج و اسماعیلیه. فتنه در این معنا غالباً با مفهوم بدعت، که جدایی از سنت یا نقض سنت است، همراه است. فتنه بعدها تقریباً به هر گونه بروز خشونت، آشوب‌های نظامی، شورش‌های شهری و طغیان در ولایات اطلاق شد. فتنه اصطلاحی است که همواره به صورت دشنام و برای گروه‌های دیگر به کار رفته و هیچ‌گاه گروهی آن را برای خود به کار نبرده است. نخستین نویسندگان اسلامی

که از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه صحبت کردند، اصطلاح فتنه را به کار بردند.<sup>۱</sup> عربی قدیم برای دلالت بر شورش و قیام و طغیان چند لغت دارد. رایجترین افعال «خَرَجَ» است که در لغت به معنی بیرون رفتن است.<sup>۲</sup> «قَامَ»، خاستن، برخاستن، و «فَرَعَ»، جستن، پریدن، گسیختن، گریختن. از همین ریشه، «انتزاع» در شکل اشتقاقی، مخصوصاً در متون نواحی غرب اسلام (مقصود شمال آفریقا و اندلس است) به معنای طغیان علیه حاکمیت کسی و کسب استقلال به کار می‌رود. می‌گویند ابن فرج جیانی مؤلف اندلسی قرن سوم زمانی که در زندان بوده، تاریخ طغیانها و شورشها را در اندلس اسلامی نوشته است (تاریخ المنتزعين والقائمين بالأندلس وأخبارهم). این کتاب متأسفانه - اما عجیب نیست - گم شده است.<sup>۳</sup>

کلمه‌ای که تاریخ متفاوت‌تری دارد «بَغَى» (اسم فاعل: باغی؛ جمع آن بُغَاة) است. ریشه ثلاثی آن به معنای افراط و سوء استفاده است. باغی بعداً به معنای قانون‌شکن، ناقض معیارهای قانونی، اجتماعی، مذهبی یا اخلاقی به کار رفت. نیز به عنوان طاغی، ممکن است حاکم ستمگری باشد که از قدرتش

1. 'Atif Efendi, memorandum of 1798, in Cevdet, *Tarih*, VI (Istanbul, 1309), p. 394; *Bonapart tarihi* (Turkish translation of Botta's *Storia d' Italia*, (Cairo, 1249, reprived Istanbul, 1293), p. 8; cf. Shaykh Rifa'a Rafi' al-Tahtawi, *Talkhis al-ibriz* (Bulaq, 1250, reprinted Cairo, 1958), p. 252 (on the revolution of 1830), and p. 259 (on 1789 - al-fitna al-ula li'l-hurriyya, the first fitna for freedom). On classical usage, see 'Fitna' in EI<sup>2</sup>, by L. Gardet, and E. L. Petersen, *'Ali and Mu'awiya in early Arabic traditiun* (Copenhagen, 1964), pp. 9 ff.

۲. نام فرقه‌ای موسوم به خوارج (کسانی که بیرون رفتند). احتمالاً ریشه آن واقعه‌ای است در اوایل تاریخ اسلام، یعنی خروج پنهانی پیروان فرقه از کوفه، تا ناشی از معنای کلی کناره‌گیری یا شورش و طغیان.

3. See 'Ibn Faradj al - Djayyani' in EI<sup>2</sup>, by H. Monés.

سوء استفاده می‌کند؛ نیز ممکن است فاسق یا منحرف جنسی باشد. این کلمه برای شتر بسیار غضبناک و سرکش نیز به کار می‌رود. در زبان فنی فقه اسلامی، «بغاة» اصطلاح عادی برای شورشیان است. فقها به مسائل حقوقی شورش توجه دقیق داشته‌اند؛ قاعده جنگ علیه شورشیان، حقوق آنها به عنوان محارب و زندانی، حرمت اموال آنان، اعتبار احکام حقوقی که در حیطة اختیارات قانونی شان وضع شده است.<sup>۱</sup> چنانکه معمول است، اصطلاحات و بحث و نظر فقها مقصودی جز ظاهر لغت دارد. در نظریه دقیق حقوق اسلامی فقط یک بلد اسلامی، دارالاسلام جهانی، و فقط یک حاکم مطلق اسلامی، یعنی خلیفه، می‌تواند وجود داشته باشد. بحثهای فقهی درباره حقوق بین‌الملل، جنگ، سیاست خارجی، و غیره، بنابراین فقط می‌تواند به مناسبات میان بلد اسلامی و بلد یا بلاد غیر اسلامی پردازد. در واقع عالم اسلام به شمار بسیاری بلاد «خود مختار» یا مستقل تقسیم می‌شد و لازم بود که مناسبات میان آنها از لحاظ حقوقی تنظیم شود. با این فرض قانونی که بلدی جز بلد خلیفه، از گروه طاغیان تشکیل شده است، بدان نکته رسیدند. در آثار فقهی، فرض بر این است که بغاة مسلمانند؛ آنها از نیروهای نظامی برخوردارند و به منطقه‌ای مسلط هستند که در آن نظم و قانون (اسلامی) را حفظ می‌کنند. طغیان آنها عبارت است از امتناع از اطاعت خلیفه. از اینها همه پیداست که آنچه فقها در نظر دارند تلاش برای سرنگون کردن حکومت نیست، بلکه فقط جدا شدن از آن و ایجاد بلدی مستقل درون منطقه‌ای خاص است. در یک کلام، غرض آنها انقلاب نیست، بلکه انفصال است.

1. See e. g. M. Hamidullah, *Muslim conduct of state* (revised edn, Lahore, 1954), pp.

در سده‌های نوزدهم و بیستم، نیاز به بحث دربارهٔ انقلابهای اروپایی، و بعدها نیز انقلابهای داخلی، سه اصطلاح را رواج داد. «اختلال»، گرچه در اصل کلمه‌ای عربی است، عمدتاً محدود به استعمال در زبان ترکی [عثمانی / ترکیه] است. این اصطلاح که مؤلفان سدهٔ هجدهم ترک برای طاغیان، شورشیان، یاغیان و اخلاصگران در نظم اجتماعی از هر نوع به کار بردند، در اصل به معنای به هم خوردن نظم یا براندازی است.<sup>۱</sup> نویسندگان معاصر ترک همین اصطلاح را برای انقلاب کبیر فرانسه به کار بردند.<sup>۲</sup> از آن پس «اختلال» در کاربرد ترکی جدید این معنای خاص را یافت که بر دگرگونیهای انقلابی دلالت کند که استعمال کننده، آنها را قبول ندارد یا تأیید نمی‌کند. به این ترتیب «اختلال» برای ترکهای جوان یا انقلابهای آتاتورکی به کار رفت، برای انقلاب روسیه گاهی، و نه غالباً، استعمال شد، و تقریباً همیشه برای قیام ۱۹۰۹ ضد ترکهای جوان به کار رفت. جودت، تاریخنگار سدهٔ نوزدهم ترک، در اثری که باید آن را یکی از نخستین شرحهای مسلمین بر انقلاب امریکا شمرد، نیز این اصطلاح را به کار برد.<sup>۳</sup>

در کشورهای عربی زبان، واژهٔ متفاوتی برای «ثوره» به کار رفت. در عربی قدیم ریشهٔ «ث - و - ر» به معنای برخاستن (فی المثل شتر)، برانگیخته شدن یا تهییج شدن، و بر این اساس مخصوصاً در استعمال عربی مغربی، در معنای طغیان به کار رفت. «ثوره» غالباً به معنای ایجاد حکومتی کوچک و مستقل معمول شد؛ بنابراین، برای مثال، شاهانی که پس از جدایی قرطبه از خلافت، در سدهٔ یازدهم به صورت ملوک - الطوائفی بر اندلس حکومت کردند، «ثوار» (مفرد آن

1. See e. g. 'Izzi, *Tarih* (Istanbul, 1199), pp. 128 and 136, and *Tarih Vesikalari*, 11/7 (1942), pp. 65 ff.

2. Atif, *ibid.*, p. 395; Ahmed Efendi, in *TV*. 111/15 (1949), p. 184; cf. *Bonapart tarihi*, pp. 8, 70, etc.

3. *Cevdet*, 11, (Istanbul, 1309), pp. 265 ff.

ثائر) نامیده می‌شوند. اسم «ثوره» پیش از هر چیز به معنای هیجان است، مثلاً در این عبارت که توصیه بسیار بجاست و در صحاح، لغت‌نامه معتبر و قدیمی عربی، نقل شده است: «انتظر حتى تسكن هذه الثورة» (منتظر باش تا این هیجان فرو بنشیند) فعل آن را قاضی عضدالدین ایجی به صورت «ثوراً<sup>۱</sup>» یا «أثارت فتنه» (آشوبی برانگیخت) به عنوان یکی از خطرهایی که می‌تواند کسی را از عمل به وظیفه مقاومت در برابر حکومت بد باز دارد، به کار برده است. نویسندگان عرب در سده نوزدهم اصطلاح «ثوره» را برای انقلاب فرانسه به کار بردند،<sup>۲</sup> و نویسندگان پس از آنها برای انقلابهای داخلی و خارجی زمان ما که مورد تأییدشان بود استعمال کردند.

اسم «ثوره» و صفت «ثوری» در کاربرد امروزی عربی، اصطلاحاتی است که حکومت‌های انقلابی سوسیالیستی در مصر، سوریه، عراق و جاهای دیگر برای وصف اعمال، منویات و جهان‌بینی‌شان پذیرفته‌اند. این اصطلاحات، سوای طرد سلطنت موروثی، و پذیرش نوعی سوسیالیسم، معادل نظام سیاسی خاصی نیست. مقابل «ثوری»، «رجعی» است که از ساخته‌های جدید<sup>۳</sup> و به معنای ارتجاع است و مخصوصاً برای حکومت‌های سلطنتی، محافظه کار و لیبرال عرب به کار می‌رود. معنای خاصی که اصطلاح «ثوره» برای دلالت بر حکومت‌ها، گروه‌های حاکم بر آنها و نظریه‌پردازان وابسته بدانها پیدا کرده، راه‌های تازه‌ای برای توسعه معنایی گشوده است. از نظر عده‌ای، برابر نهاد «ثوره - رجعی»

۱. ثوراً مصدر است و فعل نیست. (مصحح)

۲. موارد و مثالها در: رثیف الخوری، الفکر العربی الحدیث، ص ۱۱۸ و بعد، ۱۶۸، ۲۲۰ به بعد، و غیره، بیروت، ۱۹۴۳.

۳. از مصدر «رجعة» به معنای بازگشتن. اصطلاح عربی «رجعة» احتمالاً ملهم از اصطلاحات جدید «ارتجاع» به معنای بازگشتن و «مرتجع» به معنای بازگشت کننده است، که هر دو از یک ریشه است و در ترکی عثمانی قدری زودتر به کار رفته است.

(انقلاب - ارتجاع) جانشین برابر نهاد قدیمی «اسلام - بی‌اعتقادی» شده است، با همان معنای تعارض دائمی و پیروزی نهایی اجتناب ناپذیر. از نظر عده‌ای دیگر، «ثوره» فقط معادل قدرت است، و به این ترتیب تطّور معنایی کلمه قدیم «دولة» را تکرار می‌کند. اگر توسعه مناسبات قدرتهای کمونیستی بر اساس خطوط کنونی ادامه یابد، امکان دیگر این است که کلمه «ثوری» همان باری را پیدا کند که «کمپرادور» دارد.

یک اصطلاح دیگر می‌ماند که به آن پردازیم. ریشه عربی قدیم «ق - ل - ب» به معنی چرخش یا برگشت است. شکل هفتم، اِنْقَلَبَ، معمولاً به معنای تغییر یافته، دگرگون شده یا واژگون شده است، و صورت مشهور قرآنی آن این آیه است: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (و آنها که ستم کرده‌اند، زود باشد بدانند که به کجا باز می‌گردند. سوره الشعراء، آخرین آیه). الکندی در احکام (نجومی) خود<sup>۱</sup> اصطلاح «انقلب الدولة» را به معنای چرخش دوری از پیش مقدر قدرت به کار می‌برد. کاربرد اسم مصدر «انقلاب» به عنوان معادل اروپایی «رولوسیون/ری ولوشن Revolution» ظاهراً با تبعیدیان عثمانی جوان، و بالاخص با تندروانی چون محمد بیگ و وصفی بیگ که در ۱۸۷۰ نشریه‌ای به نام انقلاب در ژنو انتشار می‌دادند، باب شد. از آن پس این واژه در ترکی برای Revolution پذیرفته شد و برای دگرگونیهای سیاسی ۱۹۰۸، ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ و ۱۹۶۰ به کار رفت. انقلاب در عربی بندرت به کار می‌رود و اگر به کار رود معمولاً در معنای اهانت آمیز است.

1. Loth, op cit., p. 303; cf. pp. 274,277.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فرانسې  
پرتال جامع علوم انسانی